

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرح  
موضوع جزئی: ادله قاعده \_ دلیل اول: آیات \_  
آیه پنجم و ششم و بررسی آنها \_ دلیل دوم: روایات

تاریخ: ۲۲ آبان ۱۴۰۰  
مصادف با: ۷ ربیع الثانی ۱۴۴۳  
جلسه: ۱۲

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

آیه پنجم: فقره دوم آیه ۲۸۶ سوره بقره

بحث ما در دلیل اول یعنی آیاتی است که مورد استناد قرار گرفته برای اثبات قاعده لاجرح. تا اینجا ما چهار آیه را مورد بررسی قرار دادیم، بعضی از این آیات قابلیت استدلال دارند و بعضی دیگر ندارند.

آیه پنجم بخشی از آیه ۲۸۶ سوره بقره می باشد: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»<sup>۱</sup>. البته به این آیه به ضمیمه دنباله آن که فرموده: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَّا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» استناد شده ولی قابلیت تفکیک از یکدیگر و بررسی مستقل را دارد. مرحوم نراقی در عوائد این دو را با هم به عنوان یک دلیل و یک آیه ذکر کرده است. برخی هم این را اصلاً ذکر نکرده اند. اما ما تفکیک کرده و اینها را در دو بخش مورد بررسی قرار می دهیم.

این آیه در حقیقت دعایی است که پیامبر در شب معراج خطاب به خداوند تبارک و تعالی بیان کرد. دعا این است: پروردگار ما بر ما إصر، ضیق و فشار قرار مده. آنگونه که بر اقوام و امت های پیشین قرار دادی. این دعایی است که پیامبر کرده ولی به تنهایی نمی تواند اثبات کند چنین حکمی را در شریعت. یک دعایی پیامبر کرده، اما مهم این است که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی اجابت شود. اگر اجابت شود و تثبیت شود، آنگاه می توان گفت که پس خداوند هم در دین اسلام حکم سخت و مشکل قرار نداده و آنوقت نفی حرج از این طریق ثابت می شود.

به دو قرینه می توان گفت این خواسته مورد اجابت قرار گرفته است:

۱. یکی اینکه نقل در خواست پیامبر در قرآن به نوعی اشعار به این دارد که این مورد پذیرش خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته است؛ و الا اگر پیامبر درخواستی می کرد و مورد اجابت قرار نمی گرفت، یا باید اساساً نقل نمی شد و یا اگر هم نقل می شد، عدم اجابتش هم به همراه فلسفه و وجه عدم اجابت ذکر می شد. لذا اینکه خداوند تبارک و تعالی درخواست پیامبر را در این آیه نقل کرده است و دیگر سخنی نگفته، اشعار به این دارد که کأن خداوند متنی بر امت پیامبر گذاشته و آن تکالیف سختی که در گذشته بر امت های پیشین بوده، را از دوش پیامبر برداشته است.

۲. قرینه و شاهد دیگر روایاتی است که در ذیل این آیه وارد شده که بر اساس آن این خواسته پیامبر مورد قبول خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته. در برخی از جوامع روایی از رسول گرامی اسلام روایتی وارد شده: میفرماید لَمَّا انْتَهَيْتُ اِلَى

۱. سوره بقره آیه ۲۸۶.

سدرۃ المنتهی فقلتُ. بعد میفرماید: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، فقال الله لا أحمَلُک. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من این‌ها را بر شما تحمیل نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

این هم شاهدی دیگر است که خداوند این خواسته پیامبر را پذیرفت. با توجه به این دو مطلب که اصل خواسته و دعای پیامبر در این آیه ذکر شده و این خواسته مورد اجابت قرار گرفته، معلوم می‌شود که در شریعت احکامی که موجب حرج باشد وجود ندارد و البته این امتنانی است بر امت پیامبر که خداوند متعال بر خلاف امت‌های پیشین آن‌ها را از این مشقت‌ها رها کرده و این در حقیقت همان مفاد قاعده لاحرج است.

اینجا اشکالی نسبت به استدلال به این آیه مطرح است که با توجه به مطالبی که سابقاً گفتیم پاسخش معلوم است.

### اشکال

برخی احتمال دادند که «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا» به معنای لا تحمل علينا عملاً نَعِزُّ عَنِ الْقِيَامِ به است. گفته اند اینکه پیامبر از خداوند تبارک و تعالی درخواست کرد إِصْرَ را بر آنان قرار ندهد و إِصْرَ به معنای چیزی است که انسان از انجام آن ناتوان و عاجز باشد. اگر این معنای آیه باشد، دیگر برای استدلال مناسب نیست. فرق است بین اینکه تکلیف بما لا يُطَاقُ از انسان برداشته شود، یا تکلیف حرجی از انسان برداشته شود. در «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» گفتیم مضمون این آیه این است که خداوند کسی را به فوق طاقتش مکلف نمی‌کند. لذا ربطی به لاحرج ندارد. تکلیف حرجی یعنی تکلیفی که مشقت دارد، اما فوق طاقت نیست. انسان می‌تواند آن را انجام دهد، اما همراه با مشقت و سختی. این مطلب را مرحوم طبرسی در مجمع البیان به عنوان یک احتمال ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### پاسخ

این اشکال همانطور که روشن است وارد نیست. برای اینکه قبلاً هم گفتیم «إِصْر» در لغت به معنای حبس، ضیق و امثال این‌ها است. یعنی همانطور که «عُسْر» و «حَرْج» به معنای ضیق اند، «إِصْر» هم به معنای ضیق است. صعوبت، ضیق، ثقل، و... معانی هستند که اهل لغت در مورد إِصْر ذکر کرده اند. لذا این احتمال در مورد این آیه خلاف ظاهر معنای إِصْر است.

بنابراین مشکلی در استدلال به این آیه برای قاعده لاحرج وجود ندارد.

### آیه ششم: فقره سوم آیه ۲۸۶ سوره بقره

عرض کردیم دنبال این آیه، آیه «رَبَّنَا لَا تُحْمَلْنَا مَا لَاطَاقَةٌ لَنَا بِهِ» هم مستقلاً می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. معنای آیه معلوم است. این هم جزء دعا‌هایی است که پیامبر در شب معراج خطاب به خداوند عرض کرده که ای پروردگار من، آنچه را که ما طاقت نداریم و تحملش سخت و سنگین است را برای ما قرار مده؛ ما را مورد آزمایش قرار نده.

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۷۰.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۰.

«رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» یعنی لَا تُحَمِّلْنَا عَلَيْنَا مَا يَثْقُلُ عَلَيْنَا تَحْمُلُهُ مِنْ أَنْوَاعِ التَّكْلِيفِ وَ الْإِمْتِحَانِ. این احتمال را هم مرحوم طبرسی در این آیه ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

طبق این بیان معنای آیه این است که خدایا بر ما قرار نده چیزی را که تحملش سنگین است. اینجا ما لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ را به معنای سنگینی تحمل گرفته است. اگر معنای آیه این باشد، پیامبر از خداوند این درخواست را داشته و خداوند هم این را اجابت کرده است.

تقریب استدلال به این آیه هم مانند آیه پنجم است. یعنی در حقیقت احتیاج به یک ضمیمه دارد. اولاً پیامبر این درخواست را از خداوند داشته و ثانیاً این اجابت شده است، چون اگر اجابت نشده باشد، نمی‌تواند به عنوان یک امر دینی و شرعی مورد استناد قرار گیرد. شاهد بر اجابتش هم اولاً نقل این خواسته در قرآن است در شب معراج، و اگر این اجابت نشده بود، یا نقل نمی‌شد و یا وجه عدم اجابت و مصلحت بیان می‌شد. ثالثاً ما در همان روایتی که نقل کردیم، در ذیلش اشاره به اجابت این خواسته و این طلب هم شده است، چون در ادامه همان روایتی که از قول پیامبر گرامی اسلام نقل شد که لَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَحَلِّ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى دَارِدَ فَقُلْتُ رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارحمنا أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين. فقال الله تعالى: قد أعطيتك ذلك لك و لأمتك.<sup>۲</sup> بعد از این درخواست خداوند تبارک و تعالی میفرماید من این را به امت تو دادم. پس به این ترتیب این آیه هم مورد استناد قرار گرفته برای قاعده لاجرح.

### بررسی استدلال به آیه

لکن به نظر می‌رسد استدلال به آیه تمام نیست. چون خلاف ظاهر این آیه است. در این آیه کلمه ما لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ آمده. اینکه ما طاقت را به معنای چیزی که بر ما سنگین است بگیریم خلاف ظاهر است. کلمه إصر که در آیه قبل ذکر شده، همانطور که قبلاً هم گفتیم به معنای حبس، ثقل، صعوبت، ضیق و... است. اما طاقت تعبیری است که در برخی از آیات دیگر هم مشابه آن آمده و به معنای توان است. در روایاتی که قبلاً خواندیم از جمله رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ... ما لَا يُطِيقُونَ؛ ما لَا يُطِيقُونَ در حقیقت اشاره می‌کند به چیزهایی که عادتاً فوق طاقت بشری است.

إن قلت: در اینجا سوالی مطرح می‌شود که اگر فوق طاقت است، تکلیف به ما لَا يُطِيقُ که عقلاً قبیح است، عقلاً نمی‌توان کسی را تکلیف به چیزی کرد که توان ندارد. یعنی اینجا رسول خدا از خداوند طلب می‌کند که امر قبیح عند العقل را از ما بردار، آنوقت خدا هم میفرماید قد أعطيتك ذلك و لأمتك؛ من این را از شما و امت شما برداشته ام. اگر چنین باشد، این درخواست ناشی از عدم معرفت به خداوند است. و کأن اگر چنین درخواستی نمی‌شد، خدا این را به گردن بشر می‌گذاشت چنانچه بر امت های پیشین گذاشته؟ حال چطور ممکن است چیزی که عقلاً قبیح است خداوند مرتکب شود؟ چطور ممکن است برداشتن چیزی که عقلاً قبیح است امتنان از سوی خدا نسبت به امت پیامبر محسوب شود.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. البرهان، ج ۱، ص ۵۷۰.

قلت: پاسخ ما به این سوال این است که اساساً این بخش از آیه به مجازات های اخروی نظر دارد. یعنی کأن اینجا رسول خدا در شب معراج از خداوند طلب می‌کند که خدایا آنچه را که تحملش فوق طاقت ما است من عذاب یوم القيامة قرار نده. عذاب هایی که فوق طاقت انسان باشد، عذاب هایی که انسان تحمل آن را نداشته باشد در آخرت، غیر از مسئله تکلیف بما لا یطاق است که در این دنیا است که عقلاً قبیح است. «رَبَّنَا و لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»، یعنی در واقع آنچه را که تحملش فوق توان ما است برای ما قرار نده و برای ما تکلیف نکن و این برای این دنیا باشد، جای اشکال است. اما اگر گفتیم که این مربوط به عذاب اخروی است؛ یعنی خدایا عذاب هایی که ما طاقت تحملش را نداریم برای ما قرار نده. اینجا رفع آن عذاب ها در آخرت به خاطر برخی از کار هایی که انسان می‌کند، می‌تواند امتنان محسوب شود و درخواستی هم که رسول خدا از خداوند مطرح کرده، درخواستی است که نامتعارف نیست. فتحصّل مما ذکرنا کله اینکه این آیه چه بسا برای استدلال مناسب نباشد و اگر بخواهیم این را برای این قاعده مورد استناد قرار دهیم، تکلف دارد.

### نتیجه کلی دلیل اول

پس در دلیل اول یعنی آیات، دو آیه مسلماً دلالت بر قاعده لاحرج ندارد، یکی آیه ششم و دیگری هم آیه چهارم. اما آن چهار آیه دیگر اجمالاً دلالت بر قاعده لاحرج دارند و می‌توانند مورد استناد قرار بگیرند. البته این آیات هم برای اصل حکم و هم برای محدوده و قلمرو حکم از جهات مختلف می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. اما چون این بحثی است که بعداً در بحث از قلمرو قاعده لاحرج به آن خواهیم پرداخت، دیگر الان وارد آن جهات نمی‌شویم و از آن می‌گذریم. بالاخره دلیل اول اجمالاً بررسی شد و فی الجمله صرف نظر از قلمرو و محدوده می‌توانیم آن را پشتوانه قاعده لاحرج قرار دهیم.

### دلیل دوم

دلیل دوم روایات است. روایات متعددی برای این قاعده به عنوان مستند ذکر شده که عمدتاً در ذیل آیاتی است که اشاره به این معنا و مضمون دارد. اکثر روایات مربوط به این قاعده در ذیل آیاتی است که خوانده شد. مثلاً آیه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یا «مَا يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَكِن يُرِيدُ بِكُمُ الْيُسْرَ». ما اشاره هم کردیم که برخی از روایات به ظهور آن آیات کمک می‌کنند، اما آیاتی که ما گفتیم، با قطع نظر از روایات دلالتشان را ثابت کردیم گرچه روایات هم می‌توانستند به کمک آیات بروند و دلالت آن آیات را تاکید کنند. اما عمدتاً بنای ما بر این بود که با کمک آیات و بدون ملاحظه روایات قاعده لاحرج را اثبات کنیم. اما در میان روایات، بخشی روایاتی هستند که در ذیل آن آیات وارد شده اند و بخشی هم رأساً می‌توانند بر مدعا دلالت داشته باشند.

نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که این روایات عمدتاً در رابطه با یک امر جزئی و یک مطلب فرعی وارد شده، اما بیان به نحوی است که قابلیت قرار دادن به عنوان دلیل قاعده را دارد. در برخی از روایات اینطور است. اگر هم

بیان کلی و عمومی در این روایات نباشد، اما باز به جهت تنوع موارد و جزییاتی که ذکر شده، چه بسا می‌توانیم یک قاعده کلی از آن‌ها استخراج کنیم؛ قابلیت اینکه بشود مستقلاً یک قاعده کلی از آن استخراج کرد را دارند. حدود ۱۵ روایت در اینجا ذکر شده که سند برخی از این‌ها خوب است و برخی هم از نظر سند مشکل دارند. اما واقعا می‌توانیم بگوییم که روایات حداقل به حد استفاضه رسیده‌اند.

«والحمد لله رب العالمین»